به بهانه ۲۷ شهریور سالگرد درگذشت شهریار از بزرگترین شعرای ادبیات فارسی

شاعر عشق و انقلاب

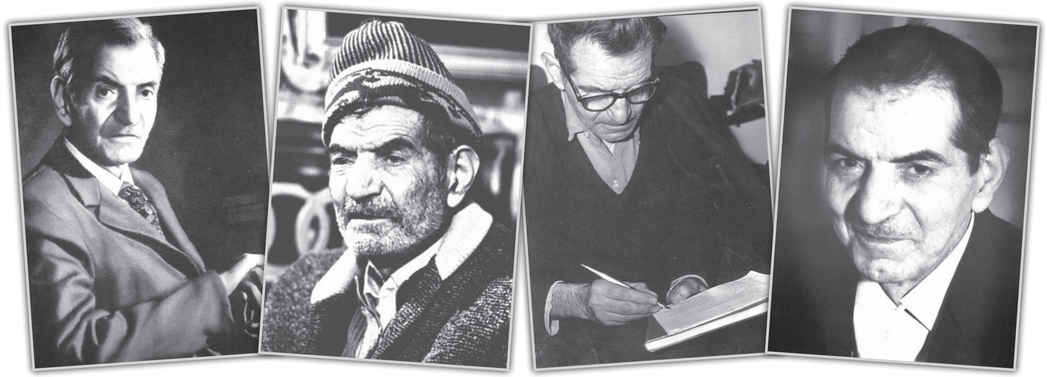

عاطفه جعفری
روزنامه‌نگار

می‌سوزم ای نهـال طبیعت به حال تو
کز باغبـان ندید نوازش نهـال تو

گویـد زبـان حـال تـو بـا من مـلال تو
مسئول ؟ ملت است بـه تنگ سوال تـو

ملت گنـاهکـار و تـوبینی جزا بینیم
ای یا بفرمـه دربه‌در کـوچه‌هـا بنیم

همه می‌گویند او شاعر عاشقانه‌سرا است، مخصوصا وقتی به زندگی‌اش نگاهی می‌اندازند و عاشقانه بودن زندگی‌اش هم گواهی می‌شود بر عاشقانه‌سرایی. اما شهریار، اشعار اجتماعی زیادی دارد؛ اشعاری که نشان از نگرانی او برای جامعه و مردمش دارد و نشان می‌دهد که از حال اجتماعش غافل نبوده و برایش مهم بوده است. در جایی از خاطراتش- که در سرایی هم که برای او ساختند، وجود داشت- از شرایط کشور در سال ۱۳۲۰ می‌گوید که شرایط سخت و کشنده‌ای بود: «بعد از بیست‌وسه‌شهریورماه سال ۱۳۲۰ شمسی که بیچارگی و بدبختی از آسمان می‌بارید، زمستان‌های بسیار سرد و سختی داشتیم. فقر و گرسنگی از یک طرف و سوز سرما و نداشتن سرپناه از طرف دیگر اکثر مردم را آواره کرده بود. دالان‌های خانه‌ها و دکان‌ها و خرابه‌ها و ویرانه‌ها پر از زن و بچه و مردم کیاب می‌کرد. یک عده هم از این وضعیت اسفبار سوءاستفاده می‌کردند و هرچه آذوقه و پوشاک گرم و وسایل گرم‌کننده بود، احتکار می‌کردند و سیاه‌بختی مردم بیچاره و درمانده را صد چندان می‌کردند و خودشان در آسایش کامل بودند.»

در شعر «ماه‌جان بم آفت ندارد» (قبل از انقلاب) از اوضاع اجتماعی انتقاد می‌کند:

دریغ آن ملـت صبـر ملـخشـور
کـه دیگـر حس ملـیت ندارد

بجز تعلیم اجباری در این ملک
علاج دیگـری دولت نـدارد

ولی دولت که خود خواست هرگـز
غـم بیداری ملت نـدارد

چو مـرد زحمت من می‌برد غیر
چرا زحمت کشم علت ندارد

به بهانه ۲۷ شهریورماه و روز شعر و ادب پارسی به سراغ شهریار رفتیم تا این بار ساحت اجتماعی شعر شهریار را بررسی کنیم. افشین علا شاعر، محمد طاهری خوشابی پژوهشگر تاریخ و ادبیات آذربایجان و رئیس مرکز آموزش زبان فارسی دانشگاه تبریز و دکتر ابراهیم اقبالی رئیس دانشکده ادبیات فارسی دانشگاه تبریز و شاگرد استاد شهریار به بعد اجتماعی شعر این شاعر بزرگ پرداختند.

نام شهریار بر پهنه ادبیات دنیا

طاهری خوشابی با اشاره به اینکه شهریار در میان شاعران دوره بیداری از محبوبیت خاصی برخوردار بوده است، گفت: «قبل از وارد شدن به این بحث باید بگویم در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از تعیین سالروز درگذشت شهریار به عنوان روز ملی شعر و ادب فارسی، برگزاری همایش و برپایی محافل سخنرانی درباره شعر و شخصیت او، کم نبوده است؛ اما همایش‌های منسجم و نظام‌مند و مقالاتی که مبتنی بر اصول نقد ادبی و شناخت شعری باشد، بسیار کم بوده است. در عین حال، از همان سال‌های جوانی و شروع شاعری شهریار، رد داستان‌های پرساخته درباره او، در میان مردم بر سر زبان‌ها افتاده و ناگزیر، حلقه‌ای از شیفتگان و بدخواهان، پیرامون او شکل گرفته است.

اگر گواهی آمار و ارقام حوزه نشر را بپذیریم، در میان شاعران دوره بیداری، شهریار از حیث آوازه و محبوبیت، همانندی ندارد. او برخلاف بسیاری از گویندگان معاصر، که اغلب در سال‌های پایانی حیات شاعری به شهرت رسیده‌اند، از همان دوره جوانی، همواره بلندآوازه و زبـانه و هرگز گرسنه نفوذ مردمی اش، در فـراز و فرود رخدادها و دگرگونی‌ها کاسـتی نگرفته است. بر این موقعیت ممتاز شاعری، باید آوازه بلند او در آن سـوی مرزها را هم اضافه کرد. نام شهریار، نه تنها در جغرافیای وسیع فـارسی، بلکه درمیان تراز نامان جهان، به‌ویژه ترکیه و قفقاز هم آشناست. حتی در سال‌هایی که دیوار آهنین کمونیسم بر قفقاز کشـیده شده بود، شعر شهریار همچنان در آن دیار طنین انداز بود.»

راز ماندگاری

او همچنین راز ماندگار بودن شـهریار را در دوزبانه بودن شـعر او می‌داند و می‌گوید: «آنچه شهریاری بودن شعر او را بر اریکه شعر معاصر مسلم می‌کند، تسـلط و تبحر او در هر دو زبان فارسـی و ترکی است. راز عمده محبوبیت شهریار، که البته خود شگفت‌داستانی درطول تاریخ ادبیات این سرزمین است، در همین نکته نهفته است که او در هر دو زبان فارسی و ترکی شاهکار آفریده است. گذشته از غزلیات شهریار، دارای ویژگی‌های دیگری است که او در دو زبان مادری شـاعر، با انتشار منظومه حیدربابا به‌زبان مادری شـاعر، حادثه‌ای مهم در ادبیات آذربایجان رخ داد؛ شـاعری که پیـش از این توانایی خود را در سـرودن انواع شعر فارسی اثبات کرده بود، حالا که بی‌نام و نشـان حیدربابا را ورد زبان‌ها سـاخته و قله آن را بر سـرفرازی سهند و سبلان برتری داده است. اسـتقبال‌های گسـترده از حیدربابا و ترجمه‌های متعدد آن به زبان‌های مختلف، گوشه‌ای از محبوبیت فراملنطقه‌ای شاعر این منظومه است.»

طاهری خوشابی سـاله مهم دیگری را هم یادآور می‌شود که شهریار، شـاعری است که در بین دوبیتی مهم است و می‌گوید: «در بحث پیرامون جایگاه ادبی شهریار، نباید نقش بسیار مهم سروده‌های دبیتی او را انکار کرد. راز عمده موفقیت شـهریار در سرودن آثار مذهبی این اسـت که وی این اشعار را از عمق دل سوبدای جان سـروده و مشتی حرف و کلمه راه‌بند نیال هم و در لباس نظم و قالب اصطلاحات عروض و قافیه، مرتب نکرده اسـت. شهریار به معنای واقعی کلمه، یک شاعر مسلمان اسـت.»

وطن‌پرستی ارزشی ماندگار

این استاد دانشگاه با تاکید بر ابعاد وطن‌دوستی شعر شهریار گفت: «شهریار را نزنده بود، همچنان عشق به ایران را در جان و دل داشـت و از ذکر سرافرازی‌های مام میهن و تاریخ پرشـکوه و والایش، در شور و شعف فلاکت سـخن می‌گوید، خود نیز مزه آن را چشـیده؛ درد اجتماع برایش حق‌الیقین اسـت. یعنی کسی اسـت که خود در آتش درد اجتماع می‌سوزد. مدینه فاضله‌ای را که فلاسفه یونان در ذهن خود سـاخته‌اند، شهریار تکامل‌یافته‌تر و مترقی‌ترش را در بیتی مـعروض می‌دارد.

باری، استقبال عمومی ازدیوان شهریار، بشارت‌دهنده این حقیقت است که پیوند ذوقی و عاطفی ایرانیان با شـعر و ادب اصیل، ناگسـستنی و پیمان جاویدان بین روح و شـعر ایرانی، ناشکستنی است و تا زمانی که سـفینه حافظ و سعدی و شهریار را چون کاغذ زر می‌برند، می‌توان یقین داشـت آتشی که نمیرد، همیشه و همچنان فروزان است.»

ساده‌گویی رمز اشعار شهریار

شنیدن از شـهریار از زبان کسانی که او را دیده‌اند، همیشه جذاب بوده است. زبان کسانی اسـت. اززبان کسانی که با او مراوده داشتند و شعرهایش را از زبان خودش شـنیدند. ابراهیم اقبالی، رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز و شاگرد استاد شهریار ازجمله کسانی است که همراه با پدرش به نزد شهریار می‌رفت و او را می‌دید و برایش شعر می‌خواند.

اقبالی به‌سادگی اشـعار شهریار اشـاره می‌کند و می‌گیـد: «نکته مهمی که در مورد لفظ شـهریار از نقطه سادگی و درعین حال شیرینی و گاهی آسان گیری اسـت. نکته دیگر اینکه گاهی تعمدی که شهریار در ساده‌گویی دارد از اشعار وی به خوبی احساس شده و به چشم می‌خورد؛ با توجه به اینکه شعر، زبان غیرمستقیم اسـت خلاف فصاحت و بلاغت و اصول فنی هنر شاعری. شـهریار اصرار عجیبی در آوردن کلمات و الفاظ و امثال عامیانه در شعر دارد. این امر با همه محاسنی که دارد گاهی با توجه به قالب و حتی درونمایه شعری وی که اکثرا تغزلی است کلام شهریار را تا حدی پایین می‌آورد.

سرباز مفت این همه درجا نمی‌زند
سرهنگ گو ببخش به فرمان ایستم

محتوای کلی شعر شهریار «تغزلی» است. حتی قصیده را نیز غزل‌وار می‌سـراید، به‌عبارت منتقدان جدید، می‌توان تک‌تک اشـعار شـهریار را در هر قالبی که باشـند یک غزل‌واره به حساب آورد. البته این بدان معنا نیسـت که هر شـعر او را نتوان طبقه‌بندی کرد که در قالب دارد در محتوا دسـت بکشد شهریار حتی از طبع‌آزمایی در ساحت حماسه نیز غفلت نمی‌کند.»

مذهب نقطه برینگ

اقبالی مذهب را نقطه برینگ اشعار شهریار می‌داند و در این باره می‌گوید: «مذهب، عطری روحانی است که در برگبرگ دیوان شـعر شـهریار جاری و سـاری است و تقریبا می‌توان گفت شـهریار شـعری را ندارد که در آن ذکری از خدا، پیامبر، ائمه اطهار علیهم‌السـلام، دوازده امام شریف آن تالمیحی مذهبی نباشـد. از این میان ارادتی خاص به مولای متقیان و مراد درویشان حضرت امیرالمومنین علی(ع) دارد، شاید با شنیدن نام شهریار و علی به یاد شعر معروف، علی ای همای رحمت؛ بیفتیم، درحالی که اگر علویات شـهریار را جمع کنیم خود، دیوانی حجیم خواهد بود. این اشعار را جدا کرد دسـته می‌توان نطفه کرد: بعضی از آنها مثل «علـی ای همای رحمت؛ در مدح مولا و برخی نیز ترجمه‌هایی از دیوان اشعار علی ابن ابی طالب(ع) است.

گروهی نیز ترجمه یا نظم کلام دیگران در مورد علی است که از این میان برخی سخنان جرج جرداق را از کتاب «الامام علی، صوت العداله الانسانیه» به نظم ترجمه کرده و دسـته‌ای نیز ترجمه از کلمات قصار و خطبه‌های آن حضرت است؛ ولی محتواهای سیاسی و اجتماعی و اندیشـه‌های جامعه‌شناسی شهریار را بیشتر باید در شعر ترکی وی جست‌وجو کرد.»

تاثیر از نیما

خیلی‌ها تاثیر نیما یوشیج را بر شهریار زیاد می‌دانند و اقبالی هم به این نکته اشـاره می‌کند و می‌گوید: «شـهریار بعد از ماجرای غم‌انگیز عشق خویش به خراسان تبعید می‌شود و در جرگه شعرای خراسانی چون فرخ و عماد خراسانی وارد می‌شود که تاثیر آنان را بروی نمی‌توان انکار کرد. شهریار با شعرایی چون سایه و فریدون مشیری نیز دمخور بود که مسلما در ساختن بنای شعری وی بی‌تاثیر نبوده‌اند.

اما تاثیری که شـهریار از نیما گرفته شاید مهم‌تر از دیگران باشـد، من بی‌میل نیستم که این آشنایی را نقطه عطفی برای شـعر شـهریار بدانم. شهریار آشـنایی و مصاحبت خود را با نیما چنین توصیف می‌کرد که چند بـار به قهوه‌خانه‌ای که پاتوق نیما بود رفته، توسـط قهوه‌خانه‌چـی به او پیغام داده و وقت ملاقات خواسـتم جوابی نگرفتم تا اینکه روزی او را دیدم و دلیل این سـرسـنگینی را از وی پرسیدم و او در پاسـخ، صحبت از شخصی به میان آورد که خود را شـهریار معرفی می‌کرده و شعرهای مبتذل می‌خوانده و به همان سبب مایه تنفر نیما از شهریار بوده است. در هرحال شهریار پس از آشنایی با نیما تشقیه اسلوب جدید او می‌شود و در قطعه «دو مرغ بهشـتی» که در واقع همان شهریار و نیما هسـتند، نه تلخی‌ها و سـختی‌هایی که در راه رسیدن به نیما متحمل شده، اشاره می‌کند و بعد تحت‌تاثیر قالب و محتوای «افسـانه»ی نیما هدایتان دل را می‌سراید کـه چیزی جز یادآوری خاطـرات دوران کودکی و جوانی نیسـت و در واقع «حیدربابا»ی فارسی شهریار محسـوب می‌شود و از همین جاست که من در عقیده خود که آشنایی نیما نقطه عطفی در حیات شعری شهریار بود، راسخ‌تر می‌شوم.

شهریار با سرودن «ای وای مادرم» و قطعه «موسایی» و «پیام به انیشـتن»، که هر سـه قطعه از قطعات مشهور و مطرح شعر معاصرند، ثابت کرد پیرو موفق شعر نیمایی اسـت. البته شهریار، «ایمانی چون «دو مرغ بهشـتی» و «افسانه شب» و «هدیان دل» را در بحثـی جداگانه از دیوان خویش گرد آورد و نام آن را «مکتب شهریار» نهاد این نام‌گذاری بیش از قالب به محتوا توجه دارد و شاعر می‌خواهد در این بخش اروپایی باز از طوفان ترکیه و آذربایجان وارد ایران شد و زمانی که مکتب رمانتیسم در ترکیه بعد از کمال رو به افول و فراموشی می‌رفت، در ایران توسط شهریار و چند نفر از معاصران وی مد می‌شد.»

شهریار؛ شاعر سیاسی؟

می‌گویند شاعر سیاسـی بوده اما برخی دیگر هم می‌گویند شهریار شاعر سیاسی نبود و فقط جامعه برایـش مهم بود. اقبالی هم این نظر را قبول دارد و می‌گوید: «شهریار شاعری سیاسی نیست یا اگر از ایـن ترکیب، اسلامی درهـم- تلخکامی‌ها و فقر و رنج‌های توده مردم را اراده بکنیم، باز شهریار شاعری اجتماعی نیسـت و در این عرصه نیز دردهای مشترک و موضوعات کلی و ازلی و ابدی بشـریت مثل مرگ، عشق و آرزو را بیان می‌کند.

دلنگرانی‌های شهریار بیشتر در مورد آسیب دیدن مذهب و ارزش‌های والای انسـانی اسـت و اگر به سیاست پرداخته از سیاست‌بازی پرهیز کرده است. سیاسـت او یک نوع سیاسـت دینی است، یعنی حکومت را از آن ائمه اطهار علیهم‌السلام و نمایندگان و پیروان راسـتین آنان می‌دانـد، بنابراین به هیچ وجه خود را به سـلطنت پهلـوی نزدیک نمی‌کند و برخلاف گفتـه بعضی از مخالفـان بی‌انصاف و دشمنان ناجوانمرد یا عوام‌نادان، هیچ‌گونه وابستگی به دربار ندارد و شاهد این مدعا همان بس که جایزه فرح پهلوی را که از طریق اسـتاندار وقت او را هدیا می‌شـود، رد می‌کنـد و حتی در برابـر این جمله دلـوزانه و به ظاهر خیرخواهانه آنان که می‌گویند اگر تو هـم این پول را نگیری به دربار بی‌ارزش گردد و همین جا حیف و میل می‌گردد؛ وسوسه نمی‌شود و هدیه را نمی‌پذیرد.

شهریار چنان در سیاست دینی خویش بارجحاست و چنـان بر حفظ ارزش‌های دینی، ملی و قومی اصرار می‌ورزد که هیچ مانعی را بر سـر راه آن برنمی‌تابد، حتی اگر این مانع «تمدن» باشـد. تمدن پوشـالی غرب که ما را با وعده‌های دروغین خود فریفته، هرچه داشتیم از ما گرفت و در عوض جز گرفتاری و بدبختی چیزی به ما نداد:

حیدر بابا قره چمن جادانـی
چووشلارین سلام سـبب مایه تنفر نیما از شهریار بوده است. در هرحال شهریار پس از آشنایی با نیما تشقیه اسلوب جدید او می‌شود و در قطعه «دو مرغ بهشـتی» که در واقع همان شهریار و نیما هسـتند، نه تلخی‌ها و سـختی‌هایی که در راه رسیدن به نیما متحمل شده، اشاره می‌کند و بعد تحت‌تاثیر قالب و محتوای «افسـانه»ی نیما هدایتان دل را می‌سراید کـه چیزی جز یادآوری خاطـرات دوران کودکی و جوانی نیسـت و در واقع «حیدربابا»ی فارسی شهریار محسـوب می‌شود و از همین جاست که من در عقیده خود که آشنایی نیما نقطه عطفی در حیات شعری شهریار بود، راسخ‌تر می‌شوم.

گیرم کز آب و دانه دریغم نداشتند
چون من کنند با غم بی‌همزبانیم

ولی فضای شعر ترکی وی قدری متفاوت‌تر از فارسی و به‌ویژه در قالب غزل‌واره است و (البته سیاست اصیل و سیاسـت‌ستیز) است و این موضوع مربوط به طبیعت سـفت و سـخت زبان ترکی می‌شود و بی‌ارتباط با تحقیرشـدن آذری‌ها در دوره حکومت پهلوی نیست:

حیدربابا مرد اوغوللار دوغوغنان
نام‌دارلین بوروللارین اوغوغنان
قورداولار دوز گلدیکلرده بوغوغنان
قوی قوزولار آیین شایین اوتلاشین
قیوروللار قیوروغلارین قاتلاشین

ولی درهمان حال نیز نگران دین است و راه نجاتی که برای همه، ازجمله هم‌سـلکان خویش در گرد دریای خزر پیشـنهاد می‌کند بازگشـت به دین و احیای آرزوهای اصیل مذهبی است، در تمامی جلوه‌های آن تا پوشـش و خـوراک و کار و بازی و سرگرمی. شهریار تغییرحفر را نیز نوطئه‌ای می‌داند بـرای جدا کردن مردم از دین، چراکه متون و منابع دینی چون قرآن و نهج‌البلاغه و احادیث پیامبر (ص) و ائمه(ع) همه به خط عربی اسـت:

«آیـیرب شیطان القباسی سیزی الله دان»

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

دیدارهای دوست‌داشتنی با شهریار

اقبالی در بخشی از صحبت‌هایش وقتی می‌خواست از خاطرات دیدارش با شـهریار بگوید، نفسی عمیق کشید و انگار همان روزها برایش تصویر شد و گفت: «آشـنایی خود را با شهریار، مدیون پدر بزرگوار خود هسـتم. ایشان شاعر بودند و به زبان ترکی و بیشتر در قالب «قوشما» شعر می‌سرودند. تابستان سال ۶۱ که من سال اول علوم تجربی را به پایان برده بودم، پدرم را از سـوی «جهاد سازندگی» جهت شرکت در مراسم شـب شعر روستایی به تبریز دعوت کردند. پدرم، که همیشه مشوق من در شعر بود، مرا نیز با خود به تبریز برد. یکی از برنامه‌های شـب شعر روستایی، دیدار با استاد بلامنازع شعر معاصر ایران، زنده‌یاد شهریار بود. پدرم قبل از عزیمت به منزل استاد، به من توصیه کردند شعری راجع به این دیدار برایم بسرایم و پیش استاد بخوانم. شعر من با این بیت تمام می‌شد:

چون از خانه خواب آلود خود واو کنم کلیک
گدایی همچو «اقبالی» به نزد شهریار، آمد

استاد، همانگونه که از بزرگواری چون ایشان انتظار می‌رفت، مرا مورد تفقد و تشـویق خویش قرار داده اجازه فرمودند هر وقت خواستم به خدمت‌شان برسم و کسب فیض کنم.

ولی این آشنایی زمانی جهت‌دارتر و عمیق‌تر شد که در مرکز علامه امینی تبریز با شاعر بزرگ آذربایجان جناب آنهاست که از این شعر دیگری از مداحی‌هایش استفاده کرده است. مطلع این شعر این گونه است:

شیعیان دیگر هوای کربلا دارد حسین
روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبه جدش به اشکی شست چشم
مویه‌پشت سر نهاد، اما صفا دارد حسین
می‌برد در کربلا هفتادودو ذبح عظیم
بیش از اینها، حرمت کوی ما دارد حسین...

بس که محمل‌ها رود منزل به‌منزل باشتاب
کس نمی‌داند عروسی یا عزا دارد حسین

استاد سلیم موذن‌زاده هم از اشعار شهریار بسیار خوانده، یکی از نمونه‌ها شعر «حسینیه یلر آغلار»، است:

حسینیه یلر آغلار گویلر آغلار
بتول و مرتضی، پیغمبر آغلار

سید مهدی میرداماد هم این شعر شهریار را خوانده است:

چه نوحه داشت سر نعش نوجوان حسین
هزارحیف که لیلا ز غصه مجنون شد

دیدار شهریار و مقام معظم رهبری

محسن عسکری، از شعرا و مداحان نامی آذربایجان در دیدار شهریار و مقام معظم رهبری می‌گوید: «مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای زمان ریاسـت جمهوری مسافرتی به تبریز داشتند که برنامه‌هایشان فشرده بود.

شب شعری گذاشته بودند برای شعرا و نهایت لطف ایشان بود که مداحها و شعرا هم شرکت داشته باشند. منتها شـرط کرده بودند، البته بعد ما شروطشـان را متوجه شدیم، شرط کرده بودند که در استانداری یک مجلسی بگذارید شعرا را دعوت کنید حتما استاد شهریار هم باشد و گفته بودند که کوروش (آیت‌الله خامنه‌ای) به جملـه قبل از شهریار باشد و برنامه را طوری تنظیم کنیم که بعد از ایشان، استاد شهریار در مجلس بیاید. من افتخار حضور در آن مجلس را داشـتم؛ اول حضرت آقا تشـریف آوردند، قدم برچشمان ما گذاشتند و نشسـتیم و با اعلام ورود پنج، ۶ دقیقه بعد از تشریف‌فرمایی حضرت آقا، اعلان ورود استاد شهریار را کردند که رفته بودند دنبالش. زمانی که حضرت آقا متوجه شدند استاد شهریار به جلسه آمده‌اند با نهایت بزرگواری بلند شدند و به‌سمت در رفتند و از شهریار استقبال کردند.

آن موقع متوجه شـدیم که چرا حضرت آقا همچنین شـرطی کرده که شهریار به پای ایشان بلند نشود، بلکه ایشـان به اسـتقبال شـهریار بروند و عین جمله‌ای هم که در اولین برخورد بعد از سلام و رووبوسی با استاد داشتند، فرمودند که از آرزوهای زندگی‌ام زیارت حضرتعالی بود که امشب الحمدلله موفق شدم. بعد با نهایت احترام آوردند بغل دسـت‌شان جا دادند و شـروع کردیم به شعر خواندن که آخر سر از شهریار پرسیدند برای امیرالمومنین(ع)، سیدالشـهدا(ع) و برای آقا امام‌زمان(عج) اشعاری را شما دیدیم. برای مادرمان حضرت زهرا(س) کاری نکرده‌ای؟ ندیدم شعری برای حضرت زهرا(س) از شما، استاد فرمودند که چرایک شعر دارم برای حضرت زهرا(س)، آن روز خدمت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای این شعرشان را خواندند:

ماه آن نـاب خـوش و سرگردان / روی صحرا دشت و دشت می‌تابید
رنگ غم زنگ حزن‌بردار ماه / همه جا را نمـوده بود سپید
دانه‌دانه ستاره بر رخ چرخ / هم چون اشک یتیم می‌لرزید
خواب گسترده بود خاموشی / برجهان پرده فراموشی
مرغ شب آرمیده بود آرام / چشم ایام رفته بود به خواب
ساده نخل‌ها به چهره نور / از سیاهی کشیده بود حجاب
دل‌ها در جسـتوجوی گمشده‌ای / چرخ می‌زد چو غاشقی بی‌تاب
غرق شهر مدینه سرتاسر / در سکوتی عمیق و رعب‌آور
می‌کشید انتظار خاک آن شب / مقدم تازه میهمانی را
می‌ربود از کف گران‌مردی / آسمان همسر جوانی را
آنگر مرگ مادری می‌سوخت / دل اطفال خسته جانی را
مردم آرام لیک آهسـته / نوحه‌گر چهار طفل دلخسته
بر سر دوش جسم بی‌جانی / حمل می‌شد به نقطه‌ای مرموز
همه خواهان به دل درازی شب / اگرچه شب بود تلخ و طاقت‌سوز
تا مگر راز شب نگردد فاش / نمرد بی به راز شب در روز
راز شب بود پیکر زهرا / که شب آغوش خاک گشتش جا
راز شب بود بانویی معصوم / که چه او مردی از زمانه نزاد
هیچ‌دانسته‌ام بانویی پرشور / که سیاه گرد چهره بیداد
بانویی، که از سخن به مخدر عام / ریخت آتش به‌جان استبداد
بانویی شیردل، دلیر و شجاع / که نمود از حقوق خویش دفاع
گرچه زن بود لیک مردانه / از قیام آتشی عظیم افروخت
شعله‌ای برکشید از ته دل / که سیاه خرمن ستم را سوخت
درس احقاق حق و دفع ستم / به جهان و جهانیان آموخت
مردم خفته را زخواب انگیخت / آبروی ستمگران را ریخت؛

افشین علا، شاعر:

شاعر متعهد به معنای واقعی

انتخاب شهریار را به‌عنوان نمادی برای روز شعر و ادب تصمیم مناسبی می‌دانم. نه اینکه شاعری بزرگ‌تر از او نداشته باشیم. بدیهی است که فردوسی، رودکی، حافظ، سعدی، مولانا و... در تاریخ ادبیات ایران و جهان سرآمدند. فکر می‌کنم در این انتخاب ملاک، معاصر بودن شاعر بوده است. از این نظر شهریار دربین معاصران شایستگی بیشتری دارد. هم به‌جهت پیشکسوتی‌اش، هم شور و حال و جهان‌بینی‌اش، هم استواری سخنش و از همه مهم‌تر جامعیتش. جامعیت را از این جهت می‌گویم که شهریار در همه ساحت‌های مضمونی برقله ایستاده است. در اشعار تغزلی و عاشقانه که جایگاهش مشخص است. «آمدی جانم به‌قربانت ولی حالا چرای او بزانز» ملتی شده است؛ از خواص گرفته تا عوام. یا «از زندگانی‌ام گله دارد جوانی‌ام» و... .

در ساحت شعر آیینی نیز کافی است به «علی ای همای رحمت» اشاره کنیم که انگار از عرش نازل شد و بر دل و زبان همه مردم ایران نشسته است. از خوانندگان قبل از انقلاب گرفته تا منابر واعظان و خلوت عالمان دین و مردم کوچه‌وبازار. در مضامین عاطفی و احساسات بشری نیز شهریار غوغا کرده است. بارزترین نمونه‌اش دوشعر اوست؛ هم در سوگ مادر و هم برای پدر که بی‌نظیرند. اما نکته دیگری که او را درمیان سرآمدان شعر معاصر ممتاز کرده، پرداختن به مسائل اجتماعی و روز است. آن هم نه با نگاه روزمره و ژورنالیستی، که از سر حکمت و دانایی و فرزانگی. مثلا مناظره منبر و دار؛ او را بخوانید. می‌بینید که با یک شعر متعهد به‌معنای حقیقی اما مترضانه مواجهید. تاریخ مصرف هم ندارد، چراکه نسخه‌ای است برای علاج یک آفت امروزی و همیشگی. یک دلیل دیگر در درخشش بی‌نظیر شهریار، احاطه‌اش بر شعر ترکی است که زبان بسیاری از هموطنان ماست. البته شعر ترکی شهریار علاوه بر ایران، مرزها را نیز درنوردیده و «حیدربابایش» جان جهانی را سوزانده و شعر محبوب همه ترک‌زبان‌های عالم شده است. مضمونش هم زبان حال همه مردم روزگار است، در هرکجای جهان. پس این هم نشانگر به‌روز بودن و اجتماعی بودن وجه شعر اوست. نکته آخر، شهامت شهریار در ورود به‌عرصه‌های خطیری مثل انقلاب اسلامی است که معمولا دیگر شاعران در این خصوص با احتیاط عمل می‌کنند. شهریار با آن جایگاهی که نه‌فقط بین مخاطب عام که درمیان سرآمدان و خواص داشت، از همراه شدن با توده مردم آن هم نه‌بر پرچم حکومت دینی ابایی نداشت. به‌ویژه آنکه با استقرار نظام، تداوم این همراهی نزد دگراندیشان به «با قدرت بودن» و «شاعر حکومتی بودن» تعبیر می‌شد. خیلی از خواص از این انگ‌ها می‌ترسند، به‌خاطر همین بسیاری از همگنان او از این ورود به عرصه مورد حمایت نظام و انقلاب ابا ورزیدند. اما شهریار آگاهانه و صادقانه به انقلاب گرویید. انقلاب اسلامی هم به شاعران همگامش کیسه زر و اسباب تنعم نبخشیده است. شاعران راستین انقلابی نیز ساحت‌شان از این گونه تمتعات مبراست، همان گونه که شهریار مبرابود. چراکه اگر از امام گفت، از زرمندگان گفت و از مردم گفت، خودش هم مثل همان‌ها زندگی کرد. حالش هم حال همان‌ها بود. حال بگذریم که در هر صنفی غل‌وغش هم دیده می‌شود و برخی‌ها بدون مایه در کلام و ریشه در باور، خود را در صف انقلابیون جاز دهاند. اما حساب مردان خدا و حکیمان صاحبدلی چون شهریار جداست. او به باور خود عمل کرد و تا آخر عمر پای عقیده‌اش به انقلاب اسلامی ایستاد. درحالی که اگر مثل سایر روشنفکران، «گراندیشی» را برمی‌گزید، الان غربی‌ها مجسمه‌اش را از طلا می‌ساختند!

سروده شاعران برای شهریار

شاعران زیادی از شهریار یاد کرده‌اند و از او گفته‌اند. برای همین شهریار را می‌توان از محبوب‌ترین شاعران این سرزمین دانست. کسی که دغدغه‌مند بود و مردم و درد آنان برایش مهم بود.

هوشنگ ابتهاج در شعری برای شهریار گفته است:

ترانه غزل دلکشم مگر نشنفتی
که رام من نشدی آخر ای غزال رمیده
خموش سایه که شعر تو را دگر نسپندم
که دوش گوش دلم شعر شهریار شنیده

نیما یوشیج هم که یکی از تاثرگذارترین آدم‌ها بر سبک شعری شهریار بوده است، برای او می‌گوید:

رازی است که آن نگاری داند چیست
رنجی است که روزگاری داند چیست
آنی که چو غنچه در گلو خونم از اوست
من دانـم و شـهریار می‌داند چیست

و شهریار چنین به نیما پاسخ گفت:

نیما غم دل گو که غریبانه بگرییم
سر پیش هم آریم و دو دیوانه بگرییم
من از دل این غار و تو از قله آن قاف
از دل بهم افتیم و به جانانه بگرییم
من نیز چو تو شاعر افسانه خویشم
بازآیه هم ای شاعر افسانه بگرییم

مهرداد اوستا هم در وصف شهریار می‌گوید:

شعر همان عشق که با شهریار کرد سرافرازی و نام‌آوری
شعر همان فتنه و آذرم و راز کز نگه دوست کند دلبری

همچنین مهدی اخوان ثالث، شاعری که شهریار را بسیار دوست داشت و به اعلاءه مند بود، در وصف شهریار می‌گوید:

شهریارا توهمان دلبرو دلدار عزیزی نازنینا، تو همان پاک‌ترین پرتو جانی
ای بـرای تو مـیمیرم، که تو تـب گیرد عشـقی ای بلای تو به‌جانم، که تو

فریدون مشیری با شعرهای عاشقانه و تعابیر جذابی که همیشه دارد درباره شهریار می‌گوید:

جانی و جهانی

در نیمه‌های قرن بیشرسوزان

اشک مجسمی بود، در چشم روزگار
جان مایه محبت و رقت
ای وای شهریار

عمران صلاحی هم از علاقه‌مندان به شـهریار بوده است و برای او می‌گوید:

شـهریار حزن بودی، خانه‌ات بیت‌الحزن پادشـاه قلعه خاموش روح
خوبشتن
شهر ویرانی سراسـر خانه‌هایش سوخته بادهای دربه‌در چرخان و بر در حلقه‌زن

شعرهایی عاشورایی که مداحان خواندند

شهریار شعری برای امام حسین(ع) دارد که بسیار مورد استفاده مداحان قرار گرفته و حنیف طاهری نیز ازجمله آنهاست که از این شعر دیگری از مداحی‌هایش استفاده کرده است. مطلع این شعر این گونه است:

شیعیان دیگر هوای کربلا دارد حسین
روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبه جدش به اشکی شست چشم
مویه‌پشت سر نهاد، اما صفا دارد حسین
می‌برد در کربلا هفتادودو ذبح عظیم
بیش از اینها، حرمت کوی ما دارد حسین...
بس که محمل‌ها رود منزل به‌منزل باشتاب
کس نمی‌داند عروسی یا عزا دارد حسین